

## رابطه‌ی امر سیاسی با امر نظامی در اندیشه‌ی عصر میانه‌ی ایران (۵-۷ هجری)

بهزاد اصغری\*

### چکیده

امر نظامی و امر سیاسی به عنوان دو حوزه‌ی اصلی حکومت همیشه در بستر مفهوم قدرت در تعامل و تقابل با یکدیگر تعریف شده‌اند. این دو حوزه‌ی قدرت در عصر میانه‌ی ایران، گاه در تعامل و گاه در تضاد با یکدیگر در ساختار حکومت مشاهده شده است. در این دوره، این دو حوزه از سویی در مسیر اداره‌ی حکومت نیاز به تعامل نشان داده‌اند و از سویی دیگر، جهت در دست گرفتن قدرت غالب، کشمکش‌های دائمی میان این دو حوزه وجود داشته است. با توجه به تسلط نیروهای با ماهیت نظامی بر امر حکومت، اغلب انتظار بر این است که ماهیت حکومت و سازوکارهای آن در این دوره متأثر از امر نظامی باشد و تأثیر آن در ساختار حکومت قابل رؤیت باشد؛ اما، تداوم سنت‌های پیشین حکومت مبتنی بر نظام دیوانسالاری در بخش اعظمی از این دوره، این تصور را با چالش روبرو می‌کند. از این رو، این نوشتار به دنبال پاسخ‌گویی به چگونگی ارتباط این دو حوزه در ساختار حکومت در این عصر و نمود آن در حوزه‌ی اندیشه است. به همین دلیل، در این پژوهش به جای‌یابی اندیشه‌ی نظامی و سیاسی و تبیین جایگاه آن‌ها در نظام فکری و ساختار حکومتداری این عصر پرداخته و سپس با روش تبیینی - تحلیلی به بررسی ارتباط آن‌ها توجه شده است. بر اساس مطالعات صورت گرفته به نظر می‌رسد علی‌رغم زمینه‌ی نظامی حکومت‌های عصر میانه‌ی ایران، با توجه به سازوکارهای حکومت‌های این عصر، این امر سیاسی است که در تعامل دو حوزه‌ی امر نظامی و امر سیاسی،

---

\* دانش‌آموخته‌ی دکتری دانشگاه خوارزمی و پژوهشگر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

asghari63@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۸/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۳/۰۷

نقش برتر را داشته و تعیین‌کننده اصلی مسیر حکومت می‌باشد. از این‌رو، در این دوره امر نظامی تابعی از امر سیاسی محسوب می‌شود؛ چنان‌که این اندیشه حتی از سوی نخبگان نظامی نیز پذیرفته شده بود.

**واژه‌های کلیدی:** امر نظامی، امر سیاسی، اندیشه، عصر میانه ایران.

### مقدمه

امر نظامی و جنگ به‌عنوان یک پدیده اجتماعی همیشه مورد توجه فیلسوفان، جامعه‌شناسان، مورخین و سایر پژوهش‌گران قرار گرفته است. این پدیده با جنبه‌های مختلف زندگی بشری، اعم از امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، ارتباط مستقیم قرار دارد و نسبت به پدیده‌های دیگر از ویژگی خاصی برخوردار است که شامل ارتباط مستقیم با مفهوم قدرت در قالب بیانی خشونت است. در واقع، به نظر می‌رسد ارتباط امر نظامی و نیروی نظامی با مفهوم قدرت، از جنس ارتباط علی و معلولی نیست؛ بلکه بیشتر جنبه ماهوی دارد. به این معنی که قدرت نظامی دلیل قدرت سیاسی و برعکس نیست؛ بلکه ماهیت این دو به یکدیگر وابسته است.

از آن‌جا که موضوع کانونی امر سیاسی نیز مفهوم قدرت است، ارتباط امر نظامی و امر سیاسی تعامل مستقیمی را موجب می‌شود. البته ارتباط امر سیاسی و امر نظامی به عنوان مؤلفه‌های قدرت در ساختار حکومت همیشه ارتباطی از جنس هماهنگی و هم‌پنداری در رسیدن به قدرت نیست و گاه این دو در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. پیوند امر نظامی با گفتمان قدرت و امر سیاسی در عصر میانه ایران لزوم بازشناسایی روابط، ساختار و کارکرد قدرت در این دوره را با جایابی امر نظامی در مناسبات حکومت و جامعه ایجاب می‌کند. در این میان کمبود منابع و گاه پرداخت اجمالی آن‌ها به امر نظامی، بازشناسایی این مفهوم و تبیین جایگاه آن در نظام مناسبات سیاسی و اجتماعی را دشوار می‌سازد. اگرچه در اندرزنامه‌ها و سیاست‌نامه‌ها، همچون سیاست‌نامه نظام‌الملک و یا نصیحه‌الملوک غزالی که برای حاکمان این دوره نوشته شده است، مطالبی در مورد جنگ و امر نظامی وجود دارد؛ لیکن، اغلب این آثار به‌صورت مختصر به این امر می‌پردازند و تأکید بیشتر، بر امر سیاسی دارند.

بنابراین این نوشتار به دنبال پاسخ‌گویی به این سؤال است که امر سیاسی و امر نظامی در حوزه قدرت در عصر میانه ایران چه کارکردی داشته و ارتباط آن‌ها با یکدیگر در ساختار

حکومت به چه شکلی نمود داشته است؟ بر این اساس، روش مورد استفاده در این پژوهش، روش تبیینی - تحلیلی خواهد بود. به این معنی که در بدو امر به تبیین جایگاه امر سیاسی و نظامی در نظام قدرت قرون میانه ایران (قرن ۵-۷ هجری) خواهیم پرداخت و سپس به تحلیل رابطه این دو در این نظام فکری توجه خواهیم کرد.<sup>۱</sup>

### امر نظامی

مطالعه امر نظامی همیشه با مفهوم جنگ پیوند نزدیکی را تداعی می‌کند که موجب شده این دو مفهوم گاه به جای یکدیگر مورد استفاده قرار گیرد. در واقع با توجه به این امر نظریه‌های مختلف در مورد کارکرد امر نظامی ارائه می‌شود. این نظریه‌ها به دنبال این است که توضیح دهد جنگ چگونه و چرا اتفاق می‌افتد و در واقع ماهیت امر نظامی چیست و انسان در نظام فکری خود چه جایگاهی برای آن قائل است. البته تمایزی میان امر نظامی و جنگ می‌توان قائل بود، چرا که جنگ نمود ظاهری اندیشه نظامی است و امر نظامی مجموع شرایط اندیشه‌ای و هستی قدرت نظامی را در حوزه حکومت نشان می‌دهد. به این معنی، امر نظامی عنصری مفهومی و عینی مبتنی بر مؤلفه‌هایی همچون تعداد نیروها، توان نظامی، ابزار، گرایش و تکنولوژی است که به عنوان یکی از عناصر قدرت در نظام حکومتداری ایفای نقش می‌کند.

امر نظامی گاه به عنوان پدیده‌ای که با حفظ موجودیت و بقای یک ملت یا یک سرزمین در مقابل خطرها در ارتباط قرار می‌گیرد، توصیف می‌شود. از این منظر، جنگ به عنوان نمود ظاهری امر نظامی، به معنای تعارض و برخورد میان گروه‌های سیاسی کوچک و بزرگ تعریف می‌شود که به منظور حفظ موجودیت یا منافع گروه یا کسب سود بیشتر در مقابل سایر گروه‌ها یا دسته‌ها انجام می‌گیرد. در حقیقت گاه جنگ یک وسیله سیاسی قاهرانه تصور می‌شود، برای رسیدن به هدف و به گفته ارسطو جنگ وسیله می‌شود و نه هدف (بختورتاش، ۱۳۵۰: ۱۱). در مواقعی نیز جنگ و امر سیاسی را عملی غیرسیاسی تعریف کرده‌اند؛ در این نگاه، جنگ عبارت است از استعمال خشونت جسمی برای حل و فصل تعارض‌ها؛ و سیاست یعنی استعمال وسایل غیرخشن یا بهتر بگوییم با خشونت

---

<sup>۱</sup>. لازم به توضیح است که در مورد موضوع مطرح شده در این پژوهش به صورت خاص مطالعه‌ای صورت نگرفته است.

کمتر (ر.ک: ادیبی، ۱۳۸۵: ۹). این تعریف برداشت متفاوتی ارائه می‌کند که دو امر سیاست و امر نظامی را در تقابل با یکدیگر قرار می‌دهد. به صورت کلی دو نظریه در مورد جنگ و امر نظامی وجود دارد. نظریه اول آن را امری عادی می‌داند که این گرایش از قرن ۱۸ رواج بیشتری می‌یابد؛ اما نظریه دوم، جنگ را امری عارضی می‌پندارد. در واقع، عده‌ای همچون لاک معتقد هستند که وضعیت طبیعی، وضعیتی است که در آن آدمیان بر اساس عقل، بدون آنکه کسی در میانشان برتر بوده و آمریتی برای داوری میان آن‌ها داشته باشد، در کنار یکدیگر زندگی کنند. اما، وضعیت جنگ وضعیتی است که فردی نسبت به شخص دیگر زور بگوید یا قصد زورگویی داشته باشد (لاک، ۱۳۸۷: ۸۵). در قرون ۱۵ و ۱۶ میلادی نیز جنگ و امر نظامی به عنوان ابزار در اندیشه ماکیاوولی نمود پیدا می‌کند. او معتقد است هدف حکومت، قوی تر شدن است، از این رو جنگ، خود بخشی از سیاست قدرت می‌شود؛ زیرا جنگ نه تنها به افزایش قدرت می‌انجامد، بلکه خود نوعی قدرت و نمایش آن نیز محسوب می‌گردد (جمشیدی، ۱۳۸۳: ۵۵۳).

اما عده‌ای قدرت واقعی را قدرت نظامی تصور می‌کنند و حتی سایر قدرت‌ها را مشتق از این قدرت می‌دانند، به عنوان مثال، راسل برداشت جالبی ارائه می‌کند و قدرت نظامی را اصالت می‌دهد، در حالی که آن را در غالب موارد، متکی بر شکل دیگری از قدرت، مانند ثروت، یا دانش فنی، یا تعصب می‌بیند. راسل با اشاره به این موضوع که میل به قدرت دو صورت دارد: آشکار، در رهبران و پنهان در پیروان آن‌ها، بحث قدرت را به تمام سطوح جامعه تعمیم می‌دهد (راسل، ۱۳۶۱: ۱۵-۳۴ و ۱۰۱). بنابراین امر نظامی مفهومی مبتنی بر قدرت است که در حوزه حکومت‌داری از طریق ابزار خود همچون نیرو و ابزار نظامی عمل کرده و در مناسبات حکومت و جامعه وارد می‌شود. کارکرد امر نظامی در چارچوب حکومت حفظ موجودیت کشور یا گروه سیاسی است؛ ولیکن در مواردی عاملان امر نظامی خود به دنبال کسب جایگاه به عنوان حاکمان سیاسی بر می‌آیند که این امر تأثیرات نامناسبی در ساخت حکومت باقی می‌گذارد.

### سیاست و امر سیاسی

مفهوم سیاست و امر نظامی همیشه با مفهوم قدرت همراه است. قدرت (Power) را می‌توان به صورت عام توانایی کنترل یا تأثیر گذاشتن بر دیگران، صرف نظر از خواست یا

میل آن‌ها تعریف کرد (عضدانلو، ۱۳۸۴: ۴۷۲). مفهوم قدرت در دو حوزه نظامی و سیاست همیشه به دوگونه متفاوت تصویر می‌شود. در حوزه نظامی، قدرت اغلب همراه با خشونت و غلبه فیزیکی است و در حوزه سیاست، قدرت همراه با مؤلفه‌هایی همچون مشروعیت، قدرت چانه‌زنی، قدرت اقناع و سایر ابزار درک می‌شود.

در این چارچوب مفهوم سیاست (Politics) گاه به عنوان نهادی اجتماعی در نظر گرفته می‌شود که قدرت را در جامعه توزیع می‌کند (همان، ۳۷۳) و گاه مدیریت جوامع در نظر گرفته می‌شود (ریویر، ۱۳۸۲: ۱۷) که لازمه آن داشتن قدرت و توان اجرایی، مدیریتی و سیاسی است. شمول قلمرو واژه سیاست بسیار گسترده است و عملاً هر نوع رهبری مستقل را در بر می‌گیرد؛ اما مراد از سیاست در این نوشتار به مفهوم رهبری یک جامعه سیاسی است. بنابراین، برداشت ما از قدرت سیاسی به این معنا که وظیفه اساسی قدرت سیاسی حفظ نظم و مدیریت گروه‌هایی است که جامعه را تشکیل می‌دهند (همان، ۳۰) نزدیک خواهد بود.

اما تفاوتی که میان امر سیاسی و سیاست در این نوشتار قائل هستیم از نوع تفاوت ماهوی است. از آنجاکه مفهوم اصطلاح امر سیاسی همچنان محل بحث است (حسینی‌فر، ۱۳۹۳: ۶۹)؛ تمایزی که ما میان امر سیاسی و سیاست قائل خواهیم شد، می‌تواند همچنان محل مناقشه قرار گیرد. کارل اشمیت مرزبندی‌ها، همگرایی‌ها و واگرایی‌ها را عرصه ظهور امر سیاسی می‌داند (اشمیت، ۱۳۹۳: ۶۹). شانتال موفه نیز فضای مخالفت را در حوزه امر سیاسی می‌داند و آن را به دشمنی و تخاصم تعبیر می‌کند (موفه، ۱۳۹۱: ۱۷-۲۱). عده‌ای نیز معتقد هستند امر سیاسی نظام سازماندهی نظم اجتماعی در دراز مدت است (ریویر، ۱۳۸۲: ۱۷)، با این رویکرد، امر سیاسی و سیاست از نظر کارکرد در حفظ نظم و سازماندهی یکسان عمل می‌کنند؛ اما ماهیت نظم‌بخشی آن‌ها متفاوت به نظر می‌رسد. نظمی که سیاست مکلف به ایجاد آن است، نظم عینی و دستوری است؛ اما نظمی که در امر سیاسی به آن توجه می‌شود، نظم مفهومی است.

در اندیشه اشمیت امر سیاسی اصالت وجودی دارد و بقیه موضوعات حالت انضمامی دارند و در کنار امر سیاسی قرار می‌گیرند. با این رویکرد، مفهوم قدرت در ارتباط مستقیم با امر سیاسی و حکومت سیاسی قرار می‌گیرد (اشمیت، ۱۳۹۳: ۳۶-۳۹ و ۱۴۷). از این رو، مفهوم سیاست در این نوشتار به معنی، کوشش برای نگهداری یا به دست آوردن قدرت یا کاربست آن در جهت هدف‌ها و درخواست‌های گوناگون است و منظور از امر سیاسی

فضای قدرت، رویکردها و تصمیمات در حوزه عمومی اجتماع است که جهت اداره حکومت و جامعه، از سوی حکمرانان در پیش گرفته می‌شود.

### جایگاه امر سیاسی و امر نظامی در نظام اندیشه

بر اساس دیدگاه ارسطو، اساس سیاست، مشارکت افراد برابر در آن قبیله از تصمیم‌گیری‌های جمعی است که به محتوا و مسیر زندگی عمومی مربوط می‌شود؛ اما این تعریف با سازوکار نظام عشیره‌ای که در قرون میانه ایران نیز به وضوح قابل رویت است، در تضاد قرار دارد؛ چرا که در این ساختار جایگاه فرد و نقش‌هایی که به او واگذار می‌شود، منوط به موقعیت خانوادگی او است (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۶۱) و ایفای نقش هر فرد در سطح تصمیم‌گیری و مشارکت در امر سیاسی، از طریق عشیره صورت می‌گیرد. نظام قدرت در این ساختار بر اساس سلطه سنتی تعریف می‌شود که وبر از آن به‌عنوان «نظام سلطانی» نام می‌برد و اساساً در آن سلطه بر پایه اراده شخصی اعمال می‌شود (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۱۳-۲۱). از این گفتار چنین برمی‌آید که حوزه سیاست حوزه مربوط به پادشاهان است و در آن رعیت نقش ندارد. در واقع، آنجاکه بحث از روابط قدرت است اصطلاح رعیت برای عامه مردم به کار گرفته می‌شود و آن‌ها نقشی در امور سیاسی در حوزه عمومی قدرت برعهده ندارند.

به‌صورت کلی امر سیاسی در معنایی اجتماعی قابل درک است و جوهر آن در مفهوم قدرت مستتر است. امری که راسل را متمایل به آن می‌کند که مفهوم اساسی در علوم اجتماعی را بحث «قدرت» بخواند (راسل، ۱۳۶۱: ۱۲). با توجه به این تعریف، می‌توان تمایل به قدرت را در تمام سطوح جامعه و حکومت مشاهده کرد. البته در عصر میانه ایران تمایل به قدرت بیان صریح خود را در حوزه نظامی و جنگ نشان می‌دهد، چراکه نمود قدرت در این عصر اغلب از این طریق مجال بروز می‌یابد.

عده‌ای معتقد هستند که دو حوزه سیاست و امر نظامی در عملکرد متمایز از یک‌دیگر هستند و جنگ به‌عنوان نمود امر نظامی در این ارتباط عملکرد متفاوتی نسبت به سیاست دارد. اشمیت مدعی است جنگ مقصد، هدف و حتی محتوای اصلی سیاست نیست. با این تعریف او به جنگ و امر نظامی هویتی مستقل از امر سیاسی می‌بخشد و آن را از صرف ابزار امر سیاسی بودن، خارج می‌کند؛ اما به‌دنبال آن در بیانی دیگر، مجدداً جنگ را ابزار سیاست قرار می‌دهد (اشمیت، ۱۳۹۳: ۳۴-۳۶). این برداشت‌های دو گانه در

فضای گفتمانی قدرت در عصر میانه ایران نیز قابل مشاهده است؛ آنجا که در عین تأکید بر اهمیت نیروی شمشیر، آن را تابع نیروی قلم قرار می‌دهند (ر.ک: غزالی، ۱۳۱۷: ۱۰۲). اندیشه تابع بودن امر نظامی و جنگ نسبت به امر سیاسی، باعث می‌شود عده‌ای چون کلاوزویتس جنگ را عملی سیاسی تصویر کنند (کلاوزویتس، ۱۳۸۵: ۲/ ۲۵). در واقع اغلب در توضیح ارتباط امر سیاسی با امر نظامی گذار از مرزهای یکسان‌انگاری این دو پدیده و تمایز گذاشتن میان آن‌ها به وضوح قابل مشاهده است. البته جنگ و امر نظامی ممکن است در ارتباط متقابل، بر سیاست تأثیر گذاشته، اهداف اولیه آن را به طور کامل دستخوش تغییر سازد (هالوگ، ۱۳۸۵: ۴۱) و گاه خود این جنگ است که به عنوان عاملی سیاسی عمل کرده و موجب نظم سیاسی و شکل‌گیری هویت اجتماعی می‌شود (ریوبر، ۱۳۸۲: ۲۰۹). این امر گاه چنان پیش می‌رود که سیاست وسیله‌ای برای جنگ توصیف می‌گردد.

### ساختار حکومت در عصر میانه ایران

عده‌ای معتقد هستند ساخت سیاسی دوره میانه ایران، تبار دوگانه‌ای را نشان می‌دهد که حاصل ترکیبی از الگوی قبیله‌ای و دریافتی ویژه از سلطنت ایرانی است (ر.ک: فیرحی، ۱۳۸۷: ۲۲۵). این ترکیب را می‌شود با تغییرات و تداخل‌های مفهومی در کنار امر مذهبی مشاهده کرد. به این معنی که ترکیب این مفاهیم نهایتاً منجر به ایجاد پایگاه سلطان در نظام اندیشه‌ای این عصر می‌شود که قوام‌بخش آن افرادی همچون غزالی است. ترکیبی که در این عصر با خلق مفهوم جدیدی از پایگاه سلطان شکل می‌گیرد، عناصر مذهبی، الگوی سلطنت و الگوی قبیله‌ای را در خود جای می‌دهد؛ اما آنچه که جای تأمل دارد همراهی این حوزه‌ها با یک‌دیگر در قرون میانه است که نمود آن‌ها در شخص سلطان متبلور می‌شود.

فرهنگ سیاسی ایران در طول قسمت اعظم تاریخ ایران، معرف این نکته است که دایره اعتماد میان افراد و به تبع آن نهادها، سازمان‌ها و مؤسسه‌ها بسیار اندک و محدود است. یکی از آثار این کم‌اعتمادی، واگذاری نقش‌ها در نظام اجتماعی و نظام سیاسی بر مبنای تعلقات خویشاوندی و قومی است (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۱۱ و ۵۳). این امر سخن ابن‌خلدون را یادآوری می‌کند که معتقد است حکومت در راستای حمایت و همکاری خویشاوندان شکل می‌گیرد (ابن‌خلدون، ۱۳۵۲: ۳۵۰). با توجه به این قالب می‌توان نظام

سیاسی ایران را شکلی طایفه‌ای و خویشاوندی خواند که با تغییر و به قدرت رسیدن گروه اجتماعی جدید، گروه اجتماعی پیشین حذف و جایگزین می‌شد. تأثیر سنت و شکل قبیله‌ای در عصر میانه ایران، به وضوح در عناصر قدرت قابل مشاهده است. به این معنی که فتوحات و متصرفات در این قالب می‌بایست بین اعضای خاندان تقسیم می‌شد و نمونه آن را می‌توان در تقسیم قلمرو و تصرفی در عصر سلجوقی ملاحظه کرد (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۹۸).

با توجه به تقسیم قدرت میان خویشاوندان در عصر میانه ایران، ساخت نظامی این دوره نیز اغلب در قالب ترکیب خویشاوندی و ایلی صورتبندی می‌گردید. اما بعد از استقرار و جای‌گیری این ترکیب در مناصب حکومتی، این شکل با تغییراتی روبرو می‌شد. در واقع با جای‌گیر شدن در مناصب قدرت، حاکمان سعی در جدا کردن ساخت نظامی از ترکیب خویشاوندی و ایلی بودند (ابن‌خلدون، ۱۳۵۲: ۳۵۰). با توجه به همین وضعیت، شکل‌گرفتن نهادها و ساخت‌های جدید همچون شکل دهی دیوان چند یا سپاه (قدمه بن جعفر، ۱۳۵۳: ۴۸-۶۰) و یا نهاد اتابکی (ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۳۵)، توسط نیروی حاکم در قالب تلاشی در جهت کسب مبنای متفاوت حکومت قابل تفسیر است. به همین دلیل است که نظام‌الملک در آسیب‌شناسی این وضعیت به حفظ نیروهای خویشاوند اشاره دارد و جدا شدن آن‌ها را موجب خسران برای حکومت توصیف می‌کند (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۱۳۹). در واقع می‌توان گفت تغییر گرایش از نیروهای نظامی ابتدایی، صرفاً تغییر ساده بافت نظامی نیست و به‌گونه‌ای این وضعیت در ارتباط با امر سیاسی قرار دارد، چنانکه امر سیاسی گرایش‌های نظامی و حتی بافت نیروی نظامی را تعیین می‌کند.

میل به فرمانروایی در قالب قدرت شخصی و ترس از نیروهای نظامی خویشاوند و یا ائتلافی که عناصر اصلی در به قدرت رسیدن حکومت‌ها در عصر میانه ایران بودند و اکنون سهمی از قدرت را مطالبه می‌کردند (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۹۸)، ارتباط دوگانه را در ساخت قدرت عصر میانه ایران ایجاد می‌کرد. به‌عنوان مثال، سلجوقیانی که با نیروی نظامی ترک و ترکمن به قدرت رسیده بودند، به فکر ایجاد سپاهی متشکل بودند؛ از این رو، قالب و بافت نیروی نظامی با توجه به خواست سلطان که نماد حوزه‌های سیاسی و نظامی است، دچار تغییر می‌شد. اما گرایش در این ارتباط به سمت امر سیاسی و تبعیت امر نظامی از آن بود. در واقع امر، تغییر نقطه اتکا حکومت‌ها همیشه از روی میل صورت



نگرفته است و این امر گاه به اجبار جهت جلوگیری از زیاده‌خواهی‌های نظامیان صورت گرفته است (مستوفی، ۱۳۳۹: ۳۸۵).

### رابطه امر سیاسی با امر نظامی در عصر میانه ایران

تحلیل ارتباط امر نظامی با امر سیاسی نیاز به توصیف ارتباط عامه مردم و نظام قبیله‌ای در عصر میانه ایران با امر سیاسی دارد. در واقع از آنجاکه جامعه این دوره فاقد قدرت در حوزه تصمیم‌گیری سیاسی یا اجتماعی تصویر می‌شود، معنای قدرت در این دوران اساساً به مفهومی شخصی نزدیک است که در اختیار سلطان قرار دارد. اما در این ساختار، نظام طایفه‌ای خود سنت‌ها و رسومی را شامل می‌شود که مفهوم قدرت را در ساخت شخصی آن محدود می‌کند.

علاوه بر آن تصور بر این است که در عصر میانه ایران اغلب امر سیاسی مسلط بر امر نظامی است، ولیکن این نظام اندیشه‌ای نیز در مقابل نظام طایفه‌ای قرار می‌گیرد که هویت خود را در چارچوب حکومت در قالب نظامی‌گری نشان می‌دهد. در این چارچوب طایفه نماینده جریان نظامی توصیف می‌شود که در رأس حکومت و امر سیاسی قرار می‌گیرد و بنابراین انتظار می‌رود امر نظامی که هویت غالب نظام طایفه‌ای است به صورت عنصری غالب در نظام حکومت‌داری مشاهده شود. آنچه که در ارتباط این دو حوزه باید مورد توجه قرار گیرد، این امر است که آیا سیاست از جنگ به عنوان ابزاری برای پیش‌برد اهداف خود استفاده می‌کند و یا این امر نظامی و جنگ است که با توجه به غلبه روح نظامی‌گری در این عصر، مسیر سیاست و جامعه را تعیین می‌کند.

از روایت‌های باقی‌مانده از دو حوزه سیاسی و نظامی چنین بر می‌آید که این دو حوزه متمایز از یکدیگر بوده و بر هر کدام شرایط و اصول متفاوتی حاکم است. البته گاه تصور می‌شود که تعارض و تمییز ساخت نظامی و سیاسی، آن‌گونه که تصویر می‌شود صحیح نیست و در پس هر امر نظامی و جنگی، الزامات و تصمیم‌های سیاسی نهفته است. به نظر می‌رسد در حوزه قلمرو ایران ترکیب امر نظامی و سیاسی مورد پذیرش بود. این امر را می‌شود از اختلاط دو حوزه امرای نظامی و وزرا نیز مشاهده کرد؛ به همین دلیل، اغلب پایگاه وزرا را بر دو پایگاه شمشیر و قلم استوار می‌دانند (ر.ک: ابن‌خلدون، ۱۳۵۲: ۴۵۶؛ بنداری، ۱۳۵۶: ۶۶).

البته در عصر مورد مطالعه امر نظامی از آنجاکه مقوم قدرت سیاسی است، اهمیت پیدا می‌کند. این مفهوم را به‌گونه‌ای در بیان ماوردی می‌توان مشاهده کرد. او اشاره دارد که «وزیر افزون بر شروط امامت به ویژگی دیگری هم نیاز دارد و آن این که در کار جنگ و خراج که به او واگذار شده است از کفایت برخوردار باشد» (ماوردی، ۱۳۸۳: ۵۴). فخر مدبر نیز به پشتوانه اجرایی بودن نیروی نظامی برای امر سیاسی اشاره مستقیم دارد (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۱۶۵) و آن را مقوم امر سیاسی توصیف می‌کند.

در واقع امر سیاسی و نظامی، هر کدام مدعی سطحی از قدرت هستند که در راستای اهداف حاکمان قرار می‌گیرند. به همین دلیل، می‌توان گفت که امر سیاسی و جنگ هر دو جوهره‌ای از تضاد و برخورد را در خود مستتر دارند و هر کدام روش‌های متفاوتی برای این بیان برمی‌گزینند. ابن‌خلدون در بیانی (ابن‌خلدون، ۱۳۵۲: ۴۵۷)، نسبت قدرت را در نظام توزیع آن متمایل به نیروهای نظامی می‌داند که شیوه بیان قدرت آن‌ها اغلب از طریق ابزارهای مانند جنگ، یا عنصر زور و گفتمان خشونت صورت می‌گیرد. از این رو، در حوزه امر نظامی، اعمال قدرت نمود بیشتری به‌خود می‌گیرد، در حالی که در حوزه سیاسی اعمال قدرت به‌صورت بطئی صورت می‌پذیرد. در این دوره از سویی نیروی نظامی عامل تعیین‌کننده و عنصر اصلی در روابط قدرت تعریف می‌شود و از سویی دیگر، این ایده که نیروی جنگ می‌بایست در خدمت قلم و به تعبیری سیاست باشد، نمود بیشتری می‌یابد (غزالی، ۱۳۱۷: ۱۰۲).

همان‌طور که اشاره شد، نقطه تلاقی امر سیاسی و امر نظامی در بحث قدرت است. عنصر قدرت در دوره مورد بررسی آن‌چنان‌که روایت‌ها و گزارش‌ها از برخوردها و کشمکش‌ها نشان می‌دهد با مقتضیات عناصر نظامی و امر نظامی نزدیکی دارد. البته این به این مفهوم نیست که مفهوم قدرت در فضای نظامی تفسیر می‌شود. بیان غزالی از ثبات قدرت و حکومت (غزالی، ۱۳۱۷: ۹۹-۱۰۲) نشان از آن دارد که عنصر قدرت در فضای گفتگومانی دوره مورد بررسی عنصری تک بعدی نیست؛ بلکه قدرت در این فضا متأثر از امر سیاسی و امر نظامی است. تأکید غزالی بر دو عنصر شمشیر و قلم مفهوم قدرت را با دو حوزه مزبور در یک سطح در ارتباط قرار می‌دهد.

در عصر میانه ایران به هنگام شکل‌گیری حکومت و «هنگامی که ارکان دولت پایه‌های فرمانروایی را استوار نساخته‌اند، نیاز پادشاه به شمشیر از قلم بیشتر است... [همچنین] شمشیر در پایان دولت که عصبیت آن رو به ضعف و زبونی می‌رود... بیش از قلم مورد

نیاز دولت است» (ابن خلدون، ۱۳۵۲: ۴۹۰). از این رو، شمشیر و امر نظامی نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری و حفظ حکومت بر عهده دارد که حاکمین و در رأس آن سلطان در قرون میانه ایران تلاشی در انحصاری کردن آن دارند.

اگرچه اساس و بنیان حکومت‌های عصر میانه ایران را سپاه و امر نظامی تشکیل می‌دهد، آنچه که در منابع قرون میانه قابل تأمل است توجه اندک به مبحث و امر نظامی است. به صورت کلی پندنامه‌هایی که برای حکام در این عهد نوشته شده است، توجه بیشتری به حوزه سیاست دارند تا مسئله نظامی. این امر را شاید بتوان به این شکل تفسیر کرد که نیاز حاکمین این عهد به آشنایی با اصول حاکمیت و حوزه سیاسی بیشتر از مبحث نظامی است، چرا که خود اغلب عنصری نظامی و اهل شمشیر محسوب می‌شوند. بنابراین افرادی که این پندنامه‌ها را برای حاکمین می‌نگارند و خود اغلب از زمره دبیران یا وزرا و اهل قلم محسوب می‌شوند با توجه به این خلاء دانشی نزد حکام، توجه بیشتری به امر و حوزه سیاست دارند. این امر از آنجا قابل تأمل خواهد بود که علی‌رغم تأکید به یادگیری امور نظامی (بیهقی، ۱۳۴۸: ۱۵) آثار مستقل اندکی در این مورد به دست می‌آید. البته در پندنامه‌ها و سیاست‌نامه‌ها اشاره‌هایی به امور نظامی می‌شود (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۱۲۵-۱۳۹)؛ ولی، این موضوع نیز اغلب از دیدگاه سیاسی صورت می‌گیرد و می‌توان آن را در قالب امر سیاسی تفسیر کرد.

بر اساس پندنامه‌ها چنین تصور می‌شود که در عصر میانه ایران امر نظامی ابزار و تابع سیاست حکومت است. این امر با نفوذ و تسلط وزیر بر امور حکومتی در مقابل نفوذ امرا قابل توجیه است؛ چنان‌که عنصر نظامی در دیوان‌سالاری کشوری در این دوره نقش ثانوی را بر عهده می‌گیرد. اما مداخله روزافزون صاحب‌منصبان نظامی در کار دیوانی این موقعیت را دچار تغییر می‌کند. نمود این شرایط را می‌توان در اعتراض نظام‌الملک به این وضعیت مشاهده کرد (همان، ۲۱۵).

در سیر تاریخی وقایع عصر میانه ایران می‌توان مشاهده کرد که وظیفه وزارت یا فرماندهی نیروهای نظامی گاه به عناصر گوناگونی اعطا می‌شود (بیهقی، ۱۳۷۸: ۷۲۰/۲؛ عتبی، ۱۳۴۵: ۵۸) که لزوماً در آن حوزه تبحر و تخصص ندارند. این امر خود نشان از آن دارد که تشکیلات لشکری و کشوری همیشه محیط محصور و غیرقابل نفوذ نبوده؛ ولی سعی در جدا ماندن این دو نقش در دوره‌های مختلف مورد توجه قرار گرفته است (بیهقی، ۱۳۷۸: ۸۹۳/۳).

جایگاه وزیر در نظام حکومت این عصر، همیشه جایگاهی بینابین را شامل می‌شود. نمود این شرایط را می‌توان بعدها در بیان ابن‌خلدون مشاهده کرد، «نام وزیر مشتمل بر دو پایگاه شمشیر و قلم و دیگر معانی وزارت و معاونت گردید» (ابن‌خلدون، ۱۳۵۲: ۴۵۷-۴۵۶)؛ ولی موقعیت امرای نظامی به این شکل توصیف نمی‌شود؛ به بیانی دیگر، علی‌رغم کارکرد دوگانهٔ امرا همچون وزرا، این امر در حوزهٔ اندیشه تعریف مشخصی پیدا نمی‌کند. اعطای مسئولیت وزارت یا فرماندهی به عناصر گوناگون می‌تواند اختلاط این دو حوزه را نشان دهد که ناشی از عدم تمیز دقیق این دو حوزه است؛ ولی چون این امر عمومیت ندارد، به‌نظر نمی‌توان این امر را به‌صورت قاعده قبول کرد. به این معنی که انتخاب هر کدام از دیوانیان یا امرا صرفاً بر اساس ضروریات و خواست حاکم یا سلطان اتفاق می‌افتاد و به‌صورت قاعده‌ای عام در نمی‌آمد.

تقسیم قدرت میان عناصر قدرت در قالب امرای نظامی و وزرا که نمایندگان حوزهٔ نظامی و سیاست بودند، در عصر میانهٔ ایران مورد پذیرش بود. این عناصر تمام شئون حکومتی را در دست داشتند، از این‌رو گفتمان قدرت این عصر در تعامل آن‌ها شکل می‌گرفت. تلاش هر دو گروه در این فضا، تسلط بیشتر بر امور بود که نمونهٔ آن را می‌توان در تلاش نظام‌الملک بر تسلط بر تمام نقاط با به کار گماردن فرزندان خود در نقاط مختلف مشاهده کرد (ر.ک: عقیلی، ۱۳۶۴: ۲۰۷). بنابراین می‌توان میان این دو گروه تقابلی همیشگی را متصور بود. تقابل جایگاه وزیر با امرا، در مواقعی به حذف مقام وزارت نیز می‌انجامید؛ به‌عنوان مثال، در سال ۳۲۳ هجری منصب وزارت که در رأس سازمان اداری قرار داشت، از بین رفت و امیرالامرا جای وزیر را گرفت (مکی، ۱۳۸۳: ۲۰۷ و ۲۲۲) و منجر به یکی‌شدن نقش سیاسی و نظامی گردید.

اشپولر تفسیر دیگری از ارتباط عوامل نظامی با امر وزارت و حکومت در این دوران که عمدتاً ترکان و ترکمن‌ها را شامل می‌شد، ارائه می‌کند. او معتقد است ترکان به‌نوبهٔ خود در سدهٔ پنجم در امور سیاسی تازه‌کار و مبتدی نبودند (اشپولر، ۱۳۸۵: ۳۲-۳). بر این اساس در ابتدای امر این نظامیان بودند، که هم بر دستگاه اجرایی کشور و هم بر دستگاه نظامی و سیاسی تسلط داشتند؛ اما این امر دوام زیادی نداشت، چنان‌که خود بنداری اشاره دارد: «کشوری که با شمشیر به‌دست آمده بود با قلم خواجه بزرگ تقسیم و اداره می‌شد» (بنداری، ۱۳۵۶: ۶۷).

در منابع اشاره‌های زیادی به تعیین وزرا با خواست امرای نظامی وجود دارد (همان، ۷۰). در واقع نفوذ امرا اغلب به صورت غیرمستقیم در امور حکومتی و حوزه سیاست از طریق نقش آن‌ها در تعیین وزرا انجام می‌گرفت و امرای نظامی گرایش‌ها و تمایلات خود را از طریق وزرا اعمال می‌کردند. ولیکن همیشه این حالت عمومیت نداشت و امرای نظامی گاه خود به مقام وزارت نیز می‌رسیدند. در روابط قدرت وزرا و امرا، نکته‌ای که حائز اهمیت است، نیاز وزرا به حمایت از سوی امرای نظامی است (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۰۴). این امر در تقابل با تفسیری قرار دارد که اغلب از جایگاه وزیر به عنوان قدرت مؤثر بعد از سلطان یاد می‌شود. نفوذ امرا بر وزرا اکثراً از طریق در اختیار داشتن نیروی نظامی و به بیانی دیگر قدرت اعمال زور صورت می‌گرفت. به همین دلیل وزرای همچون نظام‌الملک برای رهایی از این امر خود را نیازمند نیروی نظامی مستقل می‌دیدند (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۱۲۵).

گاه تقابل دو گروه نظامی و سیاسی، همچون تقابل نظام‌الملک با آق‌سنقر باعث می‌شد که امرا از دربار سلطان دور شوند، اما این امر اغلب به قدرتمند شدن امرا و تشکیل حوزه‌های قدرت مجزا می‌انجامید. در واقع، یکی از حساس‌ترین مسائل وزیر حفظ موازنه قدرت در مقابل امرای نظامی بود، چرا که مناسبات قدرت در این عصر به گونه‌ای بود که موجب برخورد این دو عنصر قدرت با یکدیگر می‌شد. دوستی وزار با امرا، سوءظن سلطان و سایر امرا را در پی داشت و نزدیکی وزرا به سلطان خشم امرا را در پی داشت. شاید به همین دلیل است که نظام‌الملک در نامه‌ای به پسر خود فخرالملک، توصیه می‌کند که امرای لشکر را عزیز و محترم دارد (عقیلی، ۱۳۶۴: ۲۱۴).

با توجه به این امور، برداشتی که در عصر میانه ایران غلبه دارد این معنی است که قدرت پادشاه و سلطان به قوت لشکر است. این مفهوم در فضای تاریخی ایران پیشتر نیز مورد تأکید بوده است (عنصرالمعالی، ۱۳۷۳: ۲۱۸). اما نکته‌ای که در این ارتباط قابل ملاحظه است این امر است که در ارتباطات معطوف به قدرت، علی‌رغم نقش امرا در قدرت‌گیری سلاطین (مجم‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۴۰۹)، همیشه در حکومتداری نقش کوتاهی به امرا واگذار می‌شود و در مقابل وزرا از طرق مختلف بر امور نفوذ می‌یابند. روایتی که در مورد نقش نظام‌الملک در تعیین مسائل نظامی نقل می‌شود، نشانگر سطح و نوع نفوذ وزرا در مسیر امور نظامی است (واعظ استرآبادی، ۱۳۴۵: ۱۹).

تقابل قدرت سلطان و وزیر در عصر میانه ایران که اغلب با حذف وزیر همراه بود، در حوزه قدرت نظامی نیز قابل رؤیت است. همان‌طور که وزیر دشمن پادشاه در جایگاه قدرت تصویر می‌شد، امرای نظامی نیز به‌نوعی در این تفسیر جای می‌گرفتند. فخرمدبر به این موضوع اشاره دارد؛ او امرای نظامی را در جایگاه قدرت معارض حاکم و سلطان می‌پندارد، در حالی که در مورد جایگاه وزرا چنین برداشتی ارائه نمی‌کند (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۲۲ و ۱۲۸-۱۲۹). این امر را می‌شود به این صورت تفسیر کرد که از دیدگاه بنداری تسلط حاکمان عصر میانه بر وزرا بیشتر بود و آن‌ها بر خلاف امرای نظامی فاقد نیروی نظامی در جهت اثربخشی بر فضای قدرت بودند. البته در اندرزننامه‌ها و روایت‌های دیگر توصیه‌هایی مبنی بر رعایت فاصله و حفظ قلمرو قدرت به‌گونه‌ای که وزیر فرمانروای مطلق حکومت نشود، به پادشاهان ارائه می‌گردد (ر.ک: عنصرالمعالی، ۱۳۷۳: ۲۲۸؛ عقیلی، ۱۳۴۸: ۱۰۱). روایتی که ابن‌مسکویه ارائه می‌کند، تسلط وزرا بر امور اقتصادی و حوزه قدرت را نشان می‌دهد (ابن‌مسکویه، ۱۳۷۶: ۲۲۱-۲۲۶)، امری که چندان با قدرت شخصی سلطان در عصر میانه ایران نمی‌توانست هماهنگ باشد. بنابراین سلطان در میان کشمکش دو حوزه قدرت قرار داشت که می‌بایست تسلط خود را بر آن‌ها حفظ می‌کرد. سلاطین در قرون میانه ایران چنان‌که اشاره شد در ابتدای امر و به‌دست گرفتن حکومت عناصر نظامی محسوب می‌شدند، ولی پس از به‌دست آوردن حکومت ناچار از به‌خدمت گرفتن وزرا بودند. در این بین اختلاف و هم‌آوردی قدرت موجب می‌شد گاه وزرا در مقابل سلاطین قرار گیرند که اوج تقابل این دو عنصر قدرت، را می‌توان در رویداد تقابل ملک‌شاه و نظام‌الملک مشاهده کرد (ر.ک: ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۱۸۱/۱۷-۱۸۳). علی‌رغم تقابل‌های گاه‌به‌گاه وزرا با سلاطین، جایگاه وزیر در حکومت از پیش‌مورد پذیرش قرار گرفته بود که نمود آن حتی در حوزه اندیشه نیز مشاهده می‌شود (ر.ک: غزالی، ۱۳۱۷: ۹۶). غزالی قدرت شاه را منوط به وجود وزیر می‌دانست و قدرت آن‌ها را در یک سطح برآورد می‌کرد. شاید به همین دلیل است که فخرمدبر توصیه می‌کند که ابتدا باید از وزیر مطمئن شد (ر.ک: فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۱۳۹) و از این‌رو جایگاه وزیر به‌معنای نقطه اتکای حکومت در اندیشه او تعریف می‌شود. اگرچه فخرمدبر به نقش نیروی نظامی و سپاه در امر حکومتداری نیز اشاره دارد (ر.ک: فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۱۶۵)؛ اما در نظام اندیشه‌ای او این وزارت و عملکرد آن است که ضامن بقا و حفظ حکومت در نظر گرفته می‌شود. در نظام فکری نظام‌الملک نیز بقای حکومت منوط به منصب

### رابطه امر سیاسی با امر نظامی در اندیشه عصر میانه ایران | ۴۳

وزارت است (ر.ک: نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۳۱). البته این امر با توجه به جایگاه خود نظام‌الملک به‌عنوان وزیر قابل درک است، ولیکن شاید همین جایگاه باعث شده است که او برخلاف غزالی به‌صورت صریح به این موضوع اشاره نداشته باشد.

بنابراین در عصر میانه ایران از جنبه عملی اغلب برتری قدرت وزیر بر امرای نظامی قابل مشاهده است (عقیلی، ۱۳۶۴: ۲۰۷). به همین دلیل، غزالی نیروی نظامی را تحت فرمان وزرا تعریف می‌کند (غزالی، ۱۳۱۷: ۱۰۲). در واقع غزالی به پیوند نیروی شمشیر و قلم اشاره دارد؛ اما در اندیشه او اولویت با وزارت که نماینده حوزه سیاسی است قرار می‌گیرد و قدرت وزارت بر تمام امور احاطه می‌یابد. این امر به‌گونه‌ای دیگر در اندیشه ماوردی نیز نمود دارد (ماوردی، ۱۹۷۹: ۱۳۸). تفسیر غزالی و ماوردی در باب رابطه شمشیر و قلم بیشتر معطوف به حفظ قلمرو است؛ ولی بیهقی به مورد دیگری نیز اشاره دارد و آن تصرف سرزمین و به‌دست آوردن حکومت است. بیهقی در بیان عوامل تصرف و قدرت با استناد به شعر معروف دقیقی، آورده است «ابزار مملکت‌گیری و تسلط بر آن به دو چیز دانسته است: شمشیر و دینار» (بیهقی ۱۳۷۸: ۵۲۳/۲)؛ از این‌رو، نیروی قلم و به‌معنایی شاید امر سیاسی در تعامل عوامل جهت کسب قدرت نادیده گرفته می‌شود. البته این امر با توجه به فضای کسب قدرت در عصر میانه ایران قابل توجیه است؛ چراکه اغلب قدرت نظامی و جنگ به‌عنوان عامل به‌دست آوردن حکومت، نمود غالب را در این عصر دارد.

اشاره‌ای که به نقش تصمیم‌گیر وزرا می‌شود، نشانگر جایگاهی است که وزرا در اداره قلمرو داشتند. روایت بیهقی نشان می‌دهد که این نقش از سوی امرای نظامی نیز پذیرفته شده بود (همان، ۷۵۳/۲-۷۵۴). این امر نشان از این می‌تواند داشته باشد که نظامیان و امر نظامی تابعی از قدرت سیاسی و وزرا درک می‌شد. در واقع، از دیدگاه وزرا و دبیران، نیروی نظامی و سپاه، نقش حفظ قلمرو و جلوگیری از خلل در آن را بر عهده داشت و به همین دلیل به‌دنبال تجهیز و آمادگی آن بودند؛ ولیکن تسلط خود بر امر نظامی را از همین طریق نیز اعمال می‌کردند (عتبی، ۱۳۴۵: ۶۱).

در نظام دیوانسالاری نیز عالی‌ترین دیوان، یعنی دیوان اعلی توسط وزیر هدایت می‌شد و از این‌رو، دیوان عرض یا سپاه با ماهیت دیوانسالاری تحت نظارت وزیر در می‌آمد که بر تعداد قشون و تجهیزات و پرداخت مواجب آن‌ها نظارت داشت (ر.ک: قدامه‌بن جعفر، ۱۳۵۳: ۴۸-۵۱). در واقع، علی‌رغم اینکه دیوان جند یا سپاه نخستین دیوانی است که در

تاریخ اسلام پایه‌گذاری شده است (فیرحی، ۱۳۸۵: ۲۱۱)؛ منصب عارض سپاه پایین‌ترین درجه در ساختار دیوانی محسوب می‌شود چنان‌که بنداری نیز به آن اشاره دارد (بنداری، ۱۳۵۶: ۱۱۴). آنچه‌که از این ساختار قابل برداشت است، این است که این نظام، نظامی کاملاً اداری و دیوانی است و در تقابل با نیروهای نظامی قرار دارد که تحت امر، امرای نظامی قرار می‌گیرد. البته این منصب گاه به امرای ترک نیز واگذار می‌شد، ولی در مجموع ذیل نظارت وزیر قرار می‌گرفت. قدامه‌بن جعفر نیز پرداختن به کار سپاهیان و این‌که چگونه باید وضع حقوقی آنان سامان پذیرد و در تأخیر جیره آنان چه زیان‌هایی گریبان‌گیر کشور می‌شود، در بخش امور سیاسی مورد بررسی قرار می‌دهد (قدامه‌بن جعفر، ۱۳۵۳: 61)؛ از این‌رو، می‌توان چنین پنداشت که از دیدگاه او نیز دیوان عرض و سپاه تابعی از امور سیاسی است.

از نشانه‌های ضعف ساختاری حکومت‌ها، تجاوز دم‌افزون طبقه نظامی به تمام سطوح فعالیت‌های جامعه تصویر شده است که اثرات مصیبت‌بار نهایی آن عدم تمرکز در ساختار حکومت بود (ر.ک: ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۱۷/۲۳). نمونه این امر در اعطای اقطاع به عناصر نظامی قابل مشاهده است که می‌توان از آن با عنوان تأثیر امر نظامی در شکل‌گیری پدیده‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی نام برد. به‌صورت کلی شاید اعطای اقطاع و بعدها سیورغال را بتوان در این نظام معنایی تفسیر کرد؛ اما گاه اعطای اقطاع از طریق عوامل سیاسی توصیه شده است؛ همچنان‌که نظام‌الملک آن را رواج می‌دهد و در این میان امر سیاسی است که مسیر اعطای اقطاع را مشخص می‌کند. در واقع اعطای اقطاع منجر به تخصیص امور اقتصادی به امر نظامی می‌شود و این امر را شاید بتوان به‌عنوان نشانه‌ای از نظامی‌شدن فضا و تسلط امر نظامی بر امر سیاسی تصویر کرد. با توسعه اقطاع مبانی قدرت حکومت نیز تغییر پیدا می‌کند. در واقع دگردیسی دیگری در درون حکومت شکل می‌گیرد که متضمن تغییرات اجتماعی، سیاسی و نظامی است. اما زمانی که این نیروها فراخوانده می‌شوند، آن‌ها به اردوی سلطان می‌پیوندند و ملزم به اطاعت از او هستند.

می‌توان چنین پنداشت که علی‌رغم اتکای حکومت‌های عصر میانه به نیروی نظامی، سازوکار حکومت در این دوره از طریق ابزار نظامی هدایت نمی‌شود و حکومت‌ها موجودیت خود را از جنگ و ابزار نظامی کسب نمی‌کنند. در واقع حکومت‌های عصر میانه در نهایت موفق به تشکیل ساختاری شدند که اساس آن بر نظامی‌گری نبود. چرا که



حکومت مبتنی بر نظامی‌گری می‌بایست گرایش خود را به سمت امور نظامی نشان می‌داد و به دنبال تثبیت قدرت از طریق امر نظامی بر می‌آمد، ولی این امر در این دوره نمود ندارد. همچنین رویکرد کسب غنایم و گرایش به سمت جنگ نیز در گرایش این حکومت‌ها وجه بارز ندارد؛ از این رو، می‌توان چنین پنداشت که مبنای قدرت این حکومت‌ها را امر سیاسی شکل می‌دهد.

### نتیجه‌گیری

بر اساس مطالعات صورت گرفته در مورد ارتباط امر سیاسی و امر نظامی در عصر میانه ایران باید اشاره داشت که حوزه سیاست در این عصر حوزه‌ای شخصی است و در این بستر است که می‌توان مفهوم امر سیاسی را درک کرد. در عصر میانه ایران تلاش زیادی جهت تعیین مرز میان امر نظامی و سیاسی صورت می‌گیرد؛ ولی با توجه به اینکه این دو در ترکیب با یکدیگر شکل‌دهنده حوزه اصلی قدرت تصویر می‌شوند، گذار از یکی‌انگاشتن این دو و تعیین حدود و مدلول‌های مختص هر کدام از آن‌ها، در نظام فکری اندیشمندان این عصر قابل مشاهده است.

درواقع، ساخت سیاسی ایران در عصر میانه همان ترکیب ایلی و نظامی است؛ ولیکن علی‌رغم زمینه کوچ‌رویی و نظامی حکومت‌ها تغییر در ماهیت نخبگان قدرت از قالبی نظامی-اجتماعی به قالبی سیاسی رخ می‌دهد؛ از این رو، ترکیب دو حوزه سیاسی و نظامی روی می‌دهد که قدرت در سطح اجتماع و حوزه سیاسی و همچنین قدرت نظامی را در خود جمع می‌کند. به همین دلیل در تعریف ماهیت قدرت در این عصر به هر دو حوزه در نظام اندیشه‌ای توجه شده است. در این بافت اگرچه قدرت نظامی در ابتدای شکل‌گیری حکومت‌ها و به‌هنگام سقوط آن‌ها نقش فعال‌تری در حوزه حکومت ایفا می‌کند؛ ولیکن تنها عنصر قدرت معرفی نمی‌شود و در کنار آن، اندیشمندان این عصر به امر سیاست و قلم به‌عنوان عنصر سامان‌بخش توجه دارند. البته به حوزه نظامی در این دوران کمتر توجه شده است که این امر با توجه به هم‌آوردی قدرت این حوزه با قدرت سلطان قابل درک است.

در واقع ماهیت حکومت‌های عصر میانه ایران ماهیتی نظامی نبوده و حکومت آن‌ها بر اساس مؤلفه‌های امر سیاسی سامان می‌یافت که نمود آن نیز در حوزه اندیشه خود را نشان می‌دهد. این امر موجب می‌شد مفهوم قدرت در این دوران مبتنی بر امر نظامی نباشد

و به همین دلیل، داعیان جدید قدرت در قالب جایگاه جدید و به‌عنوان حاکمان نوخاسته به مفهوم قدرت در نظام سازمان‌یافته و حکومت متشکل نزدیک شوند که نشان از درک جایگاه امر سیاسی نزد حاکمان جدید دارد.

### فهرست منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عزالدین بن علی، (۱۳۵۱). *الکامل*، ترجمه علی هاشمی حائری، ج ۱۷، تهران: علمی.
- ابن خلدون، عبدالرحمان، (۱۳۵۲). *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن مسکویه رازی، (۱۳۷۶). *تجارب‌الامم*، ترجمه علینقی منزوی، ج ۵، تهران: انتشارات توس.
- ادیبی سده، مهدی، (۱۳۸۵). *جامعه‌شناسی جنگ و نیروهای نظامی*، تهران: سمت.
- اشپولر و دیگران، (۱۳۸۵). *ترکان در ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: مولی.
- اشمیت، کارل، (۱۳۹۳). *مفهوم امر سیاسی*، ترجمه یاشار جیرانی، رسول نمازی، تهران: ققنوس.
- بختورتاش، نصرت‌الله، (۱۳۵۰). *استراتژی نظامی ایران هخامنشی*، تهران: زهره.
- بنداری اصفهانی، (۱۳۵۶). *تاریخ سلسله سلجوقی*، ترجمه محمدحسین جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید، (۱۳۴۸). *تاریخ بیهقی*، تصحیح احمد بهمنیار، تهران: فروغی.
- بیهقی، ابوالفضل، (۱۳۷۸). *تاریخ بیهقی*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، ج ۳، تهران: زریاب.
- جمشیدی، محمدحسین، (۱۳۸۳). *مبانی و تاریخ اندیشه نظامی در جهان*، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد دوره عالی جنگ.
- حسنی فر، عبدالرحمن، (۱۳۹۳). *درآمدی روشی بر چگونگی بررسی «امر سیاسی» در منابع تاریخی ایران*، سال ۵، شماره اول، بهار و تابستان، صص ۶۵-۸۹، تهران: جستارهای تاریخی.
- راسل، برتراند، (۱۳۶۱). *قدرت*، ترجمه نجف دریابندری، تهران: خوارزمی.
- ریویر، کلود، (۱۳۸۲). *انسان‌شناسی سیاسی*، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نی.
- سریع‌القلم، محمود، (۱۳۸۶). *فرهنگ سیاسی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- شبانکاره‌ای، محمدبن‌علی بن محمد، (۱۳۷۶). *مجمع‌الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.

## رابطه امر سیاسی با امر نظامی در اندیشه عصر میانه ایران | ۴۷

- شهابی، هوشنگ؛ لینز، خوان، (۱۳۸۰). *نظام‌های سلطانی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
- ظهیرالدین نیشابوری، (۱۳۳۲). *سلجوقنامه*، تهران: کلاله خاور.
- عتبی، محمدبن عبدالجبار، (۱۳۴۵). *ترجمه تاریخ یمینی*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عضدانلو، حمید، (۱۳۸۴). *آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*، تهران: نشر نی.
- عقیلی، سیف‌الدین حاجی‌بن‌نظام، (۱۳۶۴). *آثار الوزراء*، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: اطلاعات.
- عنصرالمعالی کیکاووس‌بن‌اسکندر بن قابوس‌بن‌وشمگیر، (۱۳۷۳). *قابوس‌نامه*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- غزالی، محمدبن‌احمد، (۱۳۱۷). *نصیحه‌الملوک*، تصحیح جلال همایی، تهران: کتابخانه طهران.
- فخرمدبر، محمدبن‌منصور، (۱۳۴۶). *آداب‌الحرب و الشجاعه*، تصحیح احمد سهیلی‌خوانساری، تهران: اقبال.
- فیرحی، داود، (۱۳۸۵). *تاریخ تحول دولت در اسلام*، قم: دانشگاه مفید.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۷). *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)*، تهران: نشر نی.
- قدامه‌بن‌جعفر، (۱۳۵۳). *کتاب‌النخراج و صنعه‌الکتابه*، تحقیق حسین خدیو جم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- کلاوزویتس، کارل فون، (۱۳۸۵). *در باب جنگ کتاب اول: ماهیت جنگ*، ترجمه حسن پروان، ج ۲، تهران: دانشگاه امام حسین.
- لاک، جان، (۱۳۸۷). *رساله‌ای درباره حکومت*، ترجمه حمید عضدانلو، تهران: نشر نی.
- ماوردی، ابوالحسن‌علی‌بن‌محمد بن حبیب، (۱۳۸۳). *آیین حکمرانی*، ترجمه و تحقیق حسین صابری، تهران: علمی و فرهنگی.
- ماوردی، ابوالحسن‌علی‌بن‌محمد بن حبیب، (۱۹۷۹). *قوانین الوزراء و السیاسة‌الملوک*، تصحیح رضوان السید، بیروت: دارالطلعیة للطباعة و النشر.
- *مجملة التواریح و القصص*، (۱۳۱۸). تصحیح ملک‌الشعرا بهار، تهران: کلاله خاور.
- مستوفی، حمدالله، (۱۳۳۹). *تاریخ گزیده*، تهران: امیرکبیر.
- مکی، محمدکاظم، (۱۳۸۳). *تملن اسلامی در عصر عباسیان*، ترجمه محمد سپهری، تهران: سمت.
- موفه، شانتال، (۱۳۹۱). *درباره امر سیاسی*، ترجمه منصور انصاری، تهران: رخ‌داد نو.

- نظام‌الملک، حسن بن علی، (۱۳۴۷). سیرالملوک (سیاست‌نامه)، تصحیح هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- واعظ استرآبادی، سلطان حسین، (۱۳۴۵). دستورالوزرا، تصحیح و تعلیق اسمعیل واعظ جواد، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- هالوگ، ورنر، (۱۳۸۵). در باب جنگ کلاوزویتس: گذشته و حال، ترجمه محمدعلی کریمی، حسن درگاهی، تهران: دانشگاه امام حسین (ع).